

بررسی تطبیقی وقوع مترادف در قرآن از دیدگاه زمخشری و طبرسی

علی محمدی آشنانی*

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۱۳

سمیه صیادی**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۱۹

چکیده

ترادف یکی از انواع روابط معنایی و از مباحث لغوی است که در متون فقه اللغه، اصول و تفسیر در مباحث ادبی مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است. اندیشمندان در مورد وقوع ترادف در قرآن کریم، بر یک رأی و نظر نیستند. زمخشری از جمله مفسران ادیبی است که تفسیر وی از کم نظیرترین تفاسیر ادبی به شمار می‌آید. طبرسی نیز از مفسران بزرگ معاصر زمخشری بوده و در فنون ادبی چیره دست بوده است. لذا تفسیر «مجمع البیان» نیز در زمره تفاسیر ادبی به شمار می‌آید. بررسی تطبیقی «کشاف» و «مجمع البیان» نشان‌گر آن است که زمخشری با بهره‌گیری از الفاظی چون «مقاربان» و «معنی واحد» برخی از واژگان را مترادف با یکدیگر تلقی کرده و در مواردی میان الفاظ به ظاهر مترادف، به تفاوت‌های معنایی اشاره می‌کند. طبرسی نیز بسیاری از لغات را با الفاظی نظیر «مقارب المعنی»، «نظائر» و «بمعنی واحد» هم‌معنا و مترادف دانسته است، گرچه در برخی مواقع نیز به تفاوت معنایی برخی واژه‌ها اشاره می‌نماید. در واقع می‌توان چنین گفت که این دو مفسر علی‌رغم هم‌معنا دانستن برخی واژگان، از آنجا که قائل به فروق الفاظ نیز می‌باشند، مترادف جزئی در قرآن را پذیرفته‌اند و نمی‌توان گفت این دو از منکران مترادف هستند چنانکه برخی گفته‌اند.

کلیدواژگان: ترادف تام، ترادف جزئی، تفاسیر ادبی، فروق لغوی.

مقدمه

ترادف یکی از موضوعات مبحث الفاظ علم اصول، فقه، منطق و علوم قرآنی است. این بحث از دیرباز میان اهل لغت مطرح بوده که آیا در زبان عربی الفاظ مترادف وجود دارد یا نه؟ در این رابطه دو نظریه وجود دارد. عده‌ای از موافقان ترادف و برخی از منکران وقوع ترادف می‌باشند. اولین بار سیبویه در «الکتاب» به مفهوم ترادف اشاره کرده است. اصعمی در کتاب «ما اختلف لفظه واتفق معناه» همچنین ابوعبیده در کتاب «الأسماء المختلفة للشيء الواحد» و میرد در کتاب «ما اختلف لفظه و اختلف معناه من القرآن المجید» و علی بن عیسی رمانی در کتابی با عنوان «الألفاظ المترادفة والمتقاربة المعنی» به این مهم پرداخته‌اند. در قرن هفتم محمد بن مالک الطائی کتابی را با عنوان «الألفاظ المختلفة فی المعنا المؤتلفة» در زمینه کلمات مترادف تألیف نمود. عالمان زیادی از جمله ابن جنی در «الخصائص»، ابوعلی فارسی، ابن اعرابی، ابن انباری، ابن درستویه، ابن فارس، سیوطی در «المزهر فی علوم اللغة وأنواعها»، ابوهلال عسکری در «الفروق اللغویة» و ابوالبقاء ایوب بن موسی الحسینی در کتاب «الکلیات معجم فی المصطلحات والفروق اللغویة» و نور الدین جزایری در کتاب «فروق اللغات» و محمد الشایع در کتاب «الفروق اللغویة وأثرها فی تفسیر القرآن الکریم» به تفاوت بین کلمات اشاره می‌کنند. عایشه بنت الشاطی نیز از جمله مخالفان ترادف در «اعجاز البیان القرآن» به این مسأله پرداخته است. در خصوص مترادفات قرآن، المنجد در «المترادفات فی القرآن الکریم» نگارش مستقلی در این زمینه داشته است.

در این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤالات هستیم: ۱- ترادف چیست؟ ۲- انواع آن کدام است؟ ۳- نظر مفسران پیش‌گفته در این باره چیست؟ و جزء کدام دسته (منکران، مخالفان، قائلین به تفصیل) هستند؟

ضرورت پرداختن به این مسأله آنجا است که پذیرش یا رد این موضوع در تفسیر آیات تجلی می‌یابد. از آنجا که قرآن کریم منبع بسیار غنی، معتبر و متقن برای شناخت معانی دقیق واژه‌هاست، از این رو با جست‌وجوی موضوعی واژه‌ها در قرآن کریم و مقایسه با مترادف‌هایشان به شناخت معنای دقیق هر واژه و تمایز با واژه مترادفش دست می‌یابیم. اگر ترادف در قرآن پذیرفته شود، به هنگام تفسیر آیات کلمات قریب المعنی به

هم تفسیر شده، ضرورتی برای موشکافی در معنانشناسی واژه‌ها احساس نمی‌شود و اگر عدم ترادف پذیرفته شود مفسر در تفسیر هر واژه قرآنی تمام تلاش خود را می‌کند تا ویژگی‌های معنایی هر کلمه را پیدا کرده و به معنای خاص آن دست یابد. بسیاری از مفسران درباره وقوع ترادف در قرآن اظهار نظر صریح نکرده‌اند. اما گاه درباره کلمات مترادف، تفاوت‌هایی بیان می‌کنند که نشانه عدم پذیرش ترادف در قرآن است. در تفاسیر «کشاف» و «مجمع البیان» که مباحث لغوی در آن‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد به این موضوع توجه شده است.

مفهوم لغوی و اصطلاحی ترادف

واژه ترادف از ریشه "ردف" به معنای دنباله‌روی، پشت هم آمدن، پیروی و تبعیت می‌باشد (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۳۴۹). همینطور به معنای راکب، کسی که پشت سر دیگری سوار بر مرکب می‌شود (زبیدی، ۱۴۱۴ق: ج ۱۲، ۲۲۳). ترادف از باب تفاعل، به معنای هر چیزی است که به دنبال چیز دیگری بیاید (فراهیدی). به دیگر سخن، آنچه که چیزی را تبعیت کند، ترادف گویند (ابن عباد، ۱۴۱۴ق: ج ۹، ۲۸۹). ترادف را به معنای "تتابع" نیز دانسته‌اند به معنای پشت سر هم و پیایی (راغب اصفهانی: ۳۳۹).

در اصطلاح نیز سیوطی می‌گوید ترادف عبارت است از اینکه «لفظی جایگزین لفظی دیگر شود به دلیل معانی نزدیک» (سیوطی، بی تا: ج ۱، ۳۳). برخی چنین نوشته‌اند: ترادف عبارت است از دو یا چند لفظ مفرد به طور حقیقت و اصیل، و دلالت مستقل بر معنا و اعتبار واحد و در محیط زبانی واحد (المنجد، ۱۴۱۹ق: ۳۵). در این تعریف بیش‌ترین قیود برای ترادف ذکر شده است. ترادف در علم اصول را به معنای لفظ متعدد و معنای واحد دانسته‌اند؛ مانند تقارب دو واژه انسان و بشر (مظفر، ۱۳۸۷: ج ۱، ۶۸). بر این اساس دلالت الفاظ مختلف بر معنای واحد ترادف خوانده شده است. اما همانطور که بیان شد برخی نیز دایره ترادف را با ذکر قیود بیش‌تری محدود کرده‌اند.

انواع ترادف در قرآن

ترادف را به اعتبار اینکه آیا به هنگام استعمال واژگان مترادف به فروق لغوی آن‌ها توجه می‌شود یا نه، به دو نوع کلی یا تام و ناقص یا جزئی تقسیم کرده‌اند. ترادف تام آن

است که دو کلمه از همه جهات مترادف باشند، یعنی بتوان آن‌ها را جایگزین یکدیگر کرد. به باور زبان‌شناسان که قائل به مترادف‌اند، مترادف تام در یک زبان بسیار نادر است (المنجد، ۱۴۱۹: ۷۳ و ۷۴). اما مترادف ناقص آن است که دو کلمه در برخی استعمالاتشان و در برخی سیاق‌ها مترادف باشند. با این حال هر یک از دو کلمه کاربردهای خاصی داشته باشند که کلمه دیگر فاقد آن باشد بسیاری از کلماتی که مترادف معرفی می‌شوند در واقع مترادف میان آن‌ها ناقص است نه تام (طیب حسینی، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

این بحث از دیرباز میان اهل لغت مطرح بوده که آیا در زبان عربی الفاظ مترادف وجود دارد یا نه؟

اولین بار سیبویه در «الکتاب» به مفهوم مترادف اشاره کرده است. اصعمی در کتاب «ما اختلف لفظه واتفق معناه» و علی بن عیسی رمانی در کتابی با عنوان «الألفاظ المترادفة والمتقاربة المعنی» / ابن جنی در «الخصائص» / ابوعلی فارسی، ابن اعرابی، ابن انباری، ابن درستویه، ابن فارس، سیوطی در «المزهر فی علوم اللغة وأنواعها» / ابو هلال عسکری در «الفروق اللغویة» و از مفسران معاصر عایشه بنت الشاطی در «عجاز البیان القرآن» به این مهم پرداخته‌اند.

همچنین المنجد در «المترادفات فی القرآن الکریم» نگارش مستقلی در این زمینه داشته است و علامه حسن مصطفوی در کتاب ۱۴ جلدی «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» ذیل هر لغت به تفاوت الفاظ مترادف با یکدیگر پرداخته است. در این رابطه دو نظریه کلی وجود دارد. عده‌ای از موافقان وقوع مترادف و برخی از منکران آن می‌باشند که نظرات هر دو گروه به طور اجمال مطرح می‌گردد.

ادله منکران مترادف

قائلین به عدم مترادف در قرآن به دلایلی استناد کرده‌اند که شش دلیل آن‌ها عبارت‌اند از:

۱- وضع هر کلمه برای یک معنای خاص؛ بدین معنا که هر لفظ برای دلالت بر مفهومی خاص به کار می‌رود که هیچ لفظ دیگری، از انبوه الفاظی که فرهنگ‌ها و کتب تفسیر برای آن مفهوم ذکر کرده‌اند نمی‌تواند آن را ادا کند (بنت الشاطی، ۱۳۷۶: ۲۲۶).

- ۲- حتی اگر دو لغت در ظاهر مترادف باشند حکمت واضع لغت اقتضا می‌کند معنای خاصی را با توجه به موقعیت کاربرد ارائه نماید. در غیر این صورت عبث خواهد بود و واضع حکیم هم کار عبث نمی‌کند (عسکری، ۱۳۹۰: ۸).
- ۳- هر لفظی فایده خاصی دارد که لفظ دیگری آن را افاده نمی‌کند (قاسم پور، ۱۳۸۹: ۱۶۹ به نقل از ابن فارس، ۱۴۱۴ق: ۹۷ و ۹۸).
- ۴- برخی مترادف را مخل در فهم کلام می‌دانند و معتقدند هر یک از طرفین خطاب نیاز است تا همه اسم‌ها را به خاطر داشته باشند تا مراد یکدیگر را بفهمند و این موجب مشقت است (نکونام، ۱۳۸۴: ۹ به نقل از فخر رازی: ج ۱، ۹۴).
- ۵- برخی از منکران مترادف در بیان اعجاز‌آمیز بودن الفاظ قرآن می‌گویند: کتاب خدای تعالی چنین است که اگر یک لفظ از آن برداشته شود سپس در زبان عرب بگردند تا لفظی بهتر از آن بیابند، یافت نخواهد شد (سیوطی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۳۷۴). از نگاه ایشان انتخاب کلمات و واژگان بکاررفته در جملات و عبارات قرآنی کاملاً حساب‌شده است و جابه‌جایی کلمات و جایگزین کردن آن‌ها با یکدیگر به طوری که هر کلمه ویژگی‌های موضع کلمه اصل را ایفا کند، یافت نمی‌شود (معرفت، ۱۳۹۱: ج ۲، ۱۸۲-۱۷۵).

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد سبب اصلی مخالفت‌ها با مترادف، تکیه افراطی بر دو باور است: یکی وضع زبان‌ها توسط خداوند و دیگری اصل همین باور که دلالت لفظ بر معنا بیش از هر عاملی متأثر از وضع واضعان است. پاسخ به این مسأله در ادله موافقان مترادف داده شده است. گذشته از آن در اکثر مواقع کاربرد الفاظ برای دلالت بر معانی رویدادی تدریجی و نتیجه مجازگویی است؛ لفظ از معنایی به معنای مجازی شبیه بدان انتقال می‌یابد و در گذر زمان معنای وضعی آن تغییر می‌کند و برای دلالت بر معنای جدیدی به کار می‌رود (ر.ک: رئیس‌یان و کردلویی، ۱۳۹۴: ۹۳).

ادله موافقان مترادف

موافقان مترادف در قرآن کریم نیز به دلایل مختلفی استناد کرده که برخی از آن‌ها به شرح ذیل می‌باشد:

۱. جست‌وجو در ریشه کلمات مترادف نشان می‌دهد که همه آن‌ها به یک معنا برمی‌گردند (قاسم پور، ۱۳۸۹: ۱۶۹ به نقل از ابن جنی، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ۱۱۵).
۲. اینکه واضح لغت، حکیم است، ثابت نیست و به فرض اثبات، ترادف با فوایدی که دارد، با حکمت الهی منافات ندارد (المنجد، ۱۹۹۷م: ۴۵ و ۴۶).
۳. عدم امکان تغییر الفاظ قرآن لزوماً به جهت فرق معنایی میان آن‌ها نیست، بلکه به جهت رعایت آهنگ و تنوع تعبیر است (نکونام، ۱۳۸۴: ۹۶).
۴. وجود ترادف موجب مشقت نیست؛ چه بسا گوینده‌ای برای القای معنایی واژه‌ای را در خاطر ندارد اما مترادف آن را به خاطر دارد و بسا واژه‌ای ثقیل باشد و از مترادفش که لفظ حقیقی دارد بهره می‌گیرد و بسا سجع و وزن کلام اقتضا می‌کند از واژه‌ای خاص استفاده کند و مترادف آن را به کار بندد (آمدی، ۱۳۸۷: ج ۱، ۲۳).
۵. ارائه تعریف خاص از ترادف: منکران ترادف با افزودن قیدهایی، برخی واژه‌ها را از مقوله ترادف خارج کرده و وجود این گونه مترادفات را در قرآن می‌پذیرند، و آن را مخل در اعجاز بیانی قرآن نمی‌دانند (بنت الشاطی، ۱۳۷۶: ۳۸۴، ۵۴۹، ۴۸۹). منجد نیز با تعریف بیان‌شده پیشین، عملاً ترادف برخی کلمات را انکار کرده است.
۶. کاربرد برخی حروف به جای بعضی دیگر دلیلی علیه انکار کنندگان ترادف است. (ابن جنی، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ۳۷۷).
۷. وجود الفاظ متعدد برای یک معنای واحد، دلیلی بر وقوع ترادف است (همان: ۳۷۰).
۸. جایگزین شدن بسیاری از صفات به جای موصوف، عدم تفکیک بین معانی حقیقی و مجازی و انتقال بسیاری از واژه‌ها از زبان‌های دیگر به زبان عربی از دیگر دلایل وجود ترادف ولو به نحو جزئی است (ر.ک: فرزانه، ۱۳۸۸: ۷۷).

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد در این دیدگاه اگر ترادف را به معنای تام آن و تطبیق کامل بدانند، این تطبیق خطای محض است. اما اگر مراد از ترادف، بیان شباهت‌ها- به رغم تفاوت‌ها- باشد، می‌توان آن را پذیرفت.

رأی برگزیده

با دقت نظر در ادله منکران و موافقان ترادف در قرآن کریم و با توجه به تعریف ارائه شده از ترادف، به این نتیجه می‌رسیم که نمی‌توان همانند منکران ترادف، پدیده ترادف را انکار کرد. آنچنان که قائلین به عدم ترادف در قرآن می‌گویند که هیچ دو واژه‌ای یافت نمی‌شود مگر اینکه در یکی از جهات با یکدیگر فرق داشته باشند؛ این تلقی درست نیست؛ چراکه در این برداشت ترادف به عنوان یک ویژگی زبان واقعی و متعارف رایج میان اهل زبان نگریسته نشده است. باید توجه داشت که در زبان واقعی گاهی یک معنا به دو تعبیر می‌آید بدون آنکه به فروق لغوی آن‌ها توجه شود (نکونام، ۱۳۸۴: ۹۱) و اینکه ترادف الفاظ، لزوماً منافی اعجاز الفاظ قرآن کریم نیست. حتی اگر در نمونه‌هایی نتوان حکم به تطابق معنای دو واژه کرد، نمی‌توان منکر شد که کاربرد الفاظ مترادف در قرآن برای مصالحی چون مراعات ردیف، یا خوش آهنگی و تناسب واژه‌های هم‌نشین امکانپذیر است (رئیسیان، ۱۳۹۴: ۹۷).

از طرفی نمی‌توان قائل به وجود ترادف تام در قرآن کریم شد، زیرا باید توجه داشت که در هر حال بین کلمات مترادف، تفاوت‌هایی هرچند اندک وجود دارد. به گونه‌ای که شاید نتوان گفت بین دو کلمه ترادف کامل وجود دارد. به دیگر سخن، وجود ترادف ولو به نحو غیر تام، در هر زبان امری طبیعی است و مهم‌ترین دلیل آن نیز نشأت گرفتن زبان از لهجه‌های گوناگون است، و ترادف به معنای صحیح آن در زبان نوشتاری معنا پیدا می‌کند (وافی، ۱۳۸۸ ق: ۱۷۲-۱۷۵ و ۲۸۰).

وقوع ترادف در قرآن کریم

از آنجا که بنا بر نص صریح قرآن، قرآن کریم به زبان عربی نازل شده است، مسلماً چنین بحثی نیز در الفاظ قرآن مطرح می‌شود؛ و قطعاً در متون تفسیری مورد توجه مفسران در مباحث لغوی قرار می‌گیرد. پدیده ترادف در قرآن کریم نیز مانند زبان عربی مورد مناقشه میان موافقان و مخالفان قرار گرفته است. هرچند که مفسرین به صورت مشخص به واژه ترادف الفاظ اشاره نکرده‌اند، اما بررسی تفاسیر مختلف نشان می‌دهد که مفسران برای روشن کردن معنای واژه‌ای، از واژه‌های دیگری که معنای نزدیکی با آن

داشته باشند، استفاده می‌کنند. ایشان در بیان معانی الفاظ قرآنی مترادف، از الفاظ «واحد فی الاستعمال» (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱، ۱۷۵)، «مقارب المعنی» (همان: ۱۷۹)، «معنای واحد» (طبری، ۱۴۱۲: ج ۳۰، ۷۱ / طبرسی: ج ۱۰، ۸۳۳ / زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۴۱۷)، «نظیر» (طبرسی: ج ۱، ۱۲۹)، «نظایر» (همان: ۱۳۱ / طوسی، بی تا: ج ۱، ۲۱۱)، «مقاربان» (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۲، ۸۸) و «نحوه» (همان: ج ۲، ۶۸۷) کمک گرفته‌اند. البته در مواردی هم به فروق و تفاوت‌های موجود بین واژه‌ها توجه می‌کنند (طوسی، بی تا: ج ۱، ۲۴۵ / طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱، ۲۰۹ / زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۵۳). در واقع استفاده مفسران از الفاظ مترادف به دو منظور صورت گرفته است. تقریب معنا و توضیح الفاظ مشکل (المنجد: ۱۲۰). زمخشری و طبرسی از جمله مفسرانی هستند که در تفسیر خود علاوه بر هم‌معنا بودن واژگان، در برخی موارد به تفاوت و فروق آن‌ها نیز اشاره می‌کنند. در حقیقت ایشان قائل به نوعی از ترادف در قرآن بوده (ترادف جزئی) و برخی واژگان را هم معنای با یکدیگر می‌دانند. برای اثبات این مدعا، نمونه‌هایی از این واژگان (به ترتیب حروف الفبا) در هر دو تفسیر ذکر می‌شود:

لغات مترادف در تفسیر کشاف

در «کشاف» ۱۶ بار از واژه ترادف در متن تفسیر استعمال شده است اما در تمامی موارد واژه ترادف به معنای لغوی آن به کار گرفته شده است. تنها در یک مورد ترادف را به معنای اصطلاحی آن به کار برده است (همان: ج ۳، ۲۹۲). زمخشری برای هم‌معنایی دو واژه از الفاظ «مقارب، مقاربان، معنای واحد و نحوه» استفاده کرده و در مواقعی که می‌خواهد به فروق لغوی واژگان بپردازد، از واژه «ما الفرق» و «الفرق» استفاده می‌کند؛ نمونه‌هایی از کاربرد این واژگان به شرح ذیل است:

۱. انذار و ذکر (شعراء / ۲۰۸ و ۲۰۹): «انذر» و «ذکر» به هم نزدیک هستند و تو گویی به جای «مندزون تذکره» فرموده است «مذکرون تذکره» (همان: ج ۳، ۳۳۸).
۲. تحسس و تجسس (حجرات / ۱۲): «ولا تجسسوا»، برخی از قاریان آن را «ولا تحسسوا» خوانده‌اند که معنای هر دو عبارت به همدیگر نزدیک است و «تحسس» به معنای شناخت حسی است و به دلیل همین نزدیکی از مشاعر انسان به حواس با "حاء"

و "جیم" تعبیر شده است. در آیه مراد از این عبارت جست و جوی عورات و عیب‌های مسلمانان و پرده برداشتن از امور نهفته آنان است (همان: ج ۴، ۳۷۲).

۳. توفی و موت (نساء/ ۱۵): در عبارت یتوفاهن الموت. زمخشری توفی و موت را از قول دیگران یک معنا می‌داند و برای فرق میان این دو می‌گوید: منظور از موت فرشتگان مرگ است و یا اینکه حالت مرگ آنان را فرو گیرد و جان‌هایشان را بستاند (همان: ج ۱، ۴۸۷).

۴. تهجد و نوم (اسراء/ ۷۹): تهجد به مهنای ترک هجود و پهلو برای نماز که به مطلق خواب نیز تهجد می‌گویند (همان: ج ۳، ۶۸۷).

۵. جزاء و اجر (آل عمران/ ۱۳۶): هر دو عبارت به یک معنا هستند، لذا الفاظ آن‌ها را متفاوت آورد تا آگاهی بیش‌تری دهد که چنین پاداشی در قبال عمل بندگان امری واجب و شدنی است و پاداشی است که افراد سزاوار دریافت آن هستند، نه چنانکه اهل باطل می‌پندارند (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۴۱۷).

۶. ختم و طبع (بقره/ ۷): دو واژه ختم و کتم به یک معنی می‌آیند. زیرا استوار داشتن چیزی با مهر نهادن بر آن در واقع به معنای «کتم: پوشاندن» آن نیز هست تا در دسترس نباشد و کسی از آن آگاه نشود (همان: ج ۱، ۴۸).

۷. خشوع، خضوع و اخبات (هود/ ۲۳): به معنای فروتنی کردن و آرامش است. چنانکه به شن ریزه‌های بی حرکت و آرام "الخشعه" گویند. اما خضوع به معنای نرمی و فرمان‌پذیری است و از این روی اگر با کسی با نرمی کنی، گویند: خضعت. اخبات: به خدا آرام گرفته‌اند و با فروتنی و تواضع تنها به پرستش او روی آورده‌اند. از "خبت" زمین هموار گرفته شده است (همان: ج ۲، ۳۸۷).

۸. خلق و جعل (انعام/ ۱): این دو با هم متفاوت‌اند، در خلق معنای تقدیر و در جعل معنای تضمین وجود دارد (همان: ج ۲، ۳).

۹. خوف و حزن (قصص/ ۷): خوف، غمی است برای واقعه‌ای که انتظارش می‌رود ممکن است اتفاق بیفتد. اما حزن عبارت از غمی است که برای واقعه اتفاق افتاده به انسان دست می‌دهد (همان: ج ۳، ۳۹۳).

۱۰. عذاب، نکال و وبال(بقره/ ۷): عذاب در ساختار و معنی مانند نکال است و این سه به یک معنا هستند(همان: ج ۱، ۴۸).
۱۱. عظیم و کبیر(بقره/ ۷): عظیم با کبیر متفاوت است. عظیم نقیض حقیر است و کبیر نقیض صغیر است و چنین به نظر می‌آید که عظیم بالاتر از کبیر باشد چنانکه حقیر فروتر از صغیر است(همان).
۱۲. عطا و منت و مسک(ص/ ۳۹): عطاء، بخشش بی حساب است. یعنی چنان انبوه و بسیار است که کسی توان شمردن و احاطه به آن را ندارد. "فامنن" از منت به معنای عطا و بخشش است. یعنی هر اندازه از آن را که می‌خواهی ببخش "او امسک" اختیار تصرف در آن را به تو داده است(همان: ج ۴، ۹۶).
۱۳. عیله و فقر(توبه/ ۲۸): فقر و عیله به یک معنا گرفته شده است(همان: ج ۲، ۲۶۱).
۱۴. فجاج و سبیل(انبیاء/ ۳۱): فجج، راه گشاده است. فجاج متضمن معنای وصف است. تفاوت میان آن دو: ۱. در آن راه‌های فراخ قرار داده است. ۲. وقتی آن را آفرید به همین وصف آفرید و در واقع تبیین ابهام موجود در آن است و این توضیح را می‌دهد که خداوند به قدرت لا یزال خویش آن را نگه داشته است و نمی‌گذارد به زمین فرو افتد(همان: ج ۳، ۱۱۴).
۱۵. فلق و فرق(شعراء/ ۶۳): فرق در اینجا بر بخش پراکنده اطلاق می‌شود. برخی از قاریان آن را "کل فرق" خوانده‌اند که معنایش فرقی نمی‌کند، و هر دو به معنای صبح نیز می‌آید(همان: ج ۳، ۳۱۶ و ج ۴، ۸۲۰).
۱۶. قذف و دحر(صافات/ ۹۸): دحور به معنای طرد و راندن است و قذف و طرد متقارب المعنی هستند و تو گویی فرموده است: "یدحرون" یا "یقذفون"(همان: ج ۴، ۳۵).
۱۷. لا ریب و لا شک(یونس/ ۳۷): لا ریب مانند آن است که در عربی می‌گویند: "زید لا شک فیه" و لا ریب اعتراضی است(همان: ج ۲، ۳۴۷).
۱۸. لغوب و نصوب(فاطر/ ۳۵): نصب خستگی و دشواری است که به شخص مشغول به کار دست می‌دهد. اما لغوب سستی و رخوت ناشی از خستگی است. نصب نفس مشقت و

سختی است و لغوب نتیجه آن و ماندگی و فترت حاصل شده از آن است(همان: ج ۳، ۶۱۴).

۱۹. مستقرا و مقاما(فرقان / ۶۶): این دو تعلیل در پیوند با یکدیگر و به یک معنی می‌باشند(همان: ج ۳، ۲۹۲).

۲۰. ملکوت، ملکه، مملکت و ملک(یس / ۸۳): برخی از قاریان ملکوت را به این چند لفظ خوانده‌اند که در همه این موارد معنی یکی است(همان: ج ۴، ۳۲).

۲۱. نصر و فتح(نصر / ۱): نصر به معنای یاری کردن و پیروز گردانیدن بر دشمن است. اما فتح به معنای گشودن سرزمین به دست آنان را مراد است(همان: ج ۴، ۸۱۰).

۲۲. وزر و مثقل(فاطر / ۱۸): وزر به دادگری خدای متعال در داوری‌هایش دلالت می‌کند و مقرر می‌دارد که خدای متعال هیچ کس را برای گناهی که مرتکب نشده است مورد بازخواست قرار نمی‌دهد. اما عبارت دومی بیان می‌کند که در آن روز به فریاد هیچ کس نخواهند رسید و حتی اگر چنان بار گناهانش گران باشد که زیر بار آن کمرش بشکند و درخواست کند که بخشی از آن را از دوش او بردارند و از سنگینی‌اش بکاهند کسی پاسخی به آنان نمی‌دهد و به فریادشان نمی‌رسد و هیچ تفاوت نمی‌کند از چه کسی فریاد خواسته و کسی که از او طلب کمک کرده پدر، فرزند و برادرش است یا بیگانه(همان: ج ۳، ۶۰۳).

۲۳. وکد و اُکد(نحل / ۹۱): توکیدها "ای" توثیقها. اکد و وکد دو لغت فصیح عربی هستند(همان: ج ۲، ۶۳۰).

۲۴. هبوط و خروج: هبوط، خروج از آسمانی که جایگاه فرشتگان فرمان‌پذیر فروتن است. خروج: فرود آمدن به زمینی که محل استقرار انسان‌ها و جنیان سرکش و خود بزرگ بین است(همان: ج ۱، ۱۲۸).

۲۵. یریدون و ابتغاء(روم / ۳۸): یریدون وجه الله مانند آن است که می‌فرماید: «الا ابتغاء وجه ربه». این دو معنا به هم نزدیک است، اما راه متفاوت است(همان: ج ۳، ۴۸۱).

۲۶. یوم الدین، یوم یبعثون و یوم الوقت المعلوم(حجر / ۳۵): این سه عبارت به یک معنا می‌باشند، و عبارت‌های مختلف بکار گرفته شده برای پیشی گرفتن شیوه‌های بلاغت است(همان: ج ۲، ۵۷۸).

- بررسی ۲۶ واژه از تفسیر «کشاف» چنین می‌نماید که زمخشری:
- الف. در برخی موارد تفاوت واژگان را در پاسخ به افرادی که دو واژه را به یک معنا می‌دانند، بیان کرده است (همان: ج ۱، ۴۸۷).
- ب. معنای برخی واژگان را به هم نزدیک می‌داند (همان: ج ۴، ۳۵).
- ج. معنای برخی واژگان را به یک معنا می‌داند (همان: ج ۲، ۳۴۷).
- د. در معنای برخی از واژگان تفاوت ماهوی قائل است (همان: ج ۱، ۴۸).
- هـ. تقریب معانی را در برخی موارد به سبب تفاوت لهجه و اختلاف قرائت می‌داند (همان: ج ۲، ۶۳۰ و ج ۴، ۳۲).
- و. در برخی موارد دو واژه را "اخوان" معرفی کرده است (همان: ج ۱، ۴۸).
- ز. در برخی موارد نیز تفاوت دو واژه را با لفظ "ای" بیان می‌کند و می‌توان گفت در این موارد نیز تفاوتی بین دو واژه بیان نمی‌کند (همان: ج ۲، ۲۶۱).
- ح. در هم‌معنا بودن برخی واژگان، تفاوت آن‌ها را به سبب شیوه‌های بلاغت، تبیین ابهام و تنبه و آگاهی بیان می‌کند (همان: ج ۲، ۵۷۸ و ج ۳، ۱۱۴).

لغات مترادف در مجمع البیان

طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» ۶ مرتبه از واژه ترادف استفاده کرده است. اما در هیچ یک از موارد یادشده از ترادف به معنای اصطلاحی آن استفاده نکرده است. این مفسر شیعی نیز برای بیان هم‌معنا بودن واژگان از الفاظی چون «نظائر، بمعنی واحد، متقارب المعنی و واحد فی الاستعمال» استفاده کرده است. از این دست الفاظ در تفسیر «مجمع البیان» فراوان دیده می‌شود. در برخی موارد به فروق لغات اشاره نکرده و در برخی موارد نیز تفاوت‌هایی میان الفاظ با عباراتی همچون "الا" و "الا بینهما فرقا" بیان می‌کند، نمونه‌هایی از کاربرد این واژگان به شرح ذیل است:

۱. آل و اهل (بقره/ ۴۹) بعضی گفته‌اند کلمات آل و اهل در معنا و ریشه یکی هستند و شاهد آن این است که مصغّر آل «اهیل» است. ولی برخی دیگر کلمه آل را مستقل دانسته و فرقی را با کلمه «اهل» در این می‌دانند که «اهل» اعم است، زیرا اهل شهر گفته می‌شود ولی آل شهر گفته نمی‌شود (طبرسی، بی تا: ج ۱، ۱۶۶). آل مرد: قوم و

خویش و کسانی‌اند که به سبب خویشاوندی و قرابت بدو نسبت پیدا کرده و به یک اصل بازمی‌گردند و اصل آن «اول» به معنای بازگشت و رجوع می‌باشد (همان).

۲. ابتئاس و حزن و فقر (هود/ ۳۶): مصدر «افتعال» است از «بؤس» به معنای اندوه و گاهی هم به معنای فقر می‌آید (همان: ج ۱۲، ۵۱). بؤس: شدت و سختی. و «بؤس» نیز که به معنای فقر است از همین معنی گرفته شده است چنانچه «لا بؤس علیک» نیز از همین باب است (همان: ۳۱۴).

۳. ابن، ولد، نسل و ذریه (بقره/ ۴۰): پسر، با کلمات «ولد، نسل، ذریه» تقریباً هم‌معنی است. جز اینکه کلمه «ابن» فقط به پسر گفته می‌شود ولی «ولد» (فرزند) شامل دختر و پسر می‌گردد و به مجموع آن‌ها «ذریه» و «نسل» می‌گویند (همان: ج ۱، ۱۴۴).

۴. اُبی، ترک و امتناع (بقره/ ۳۴): امتناع کرد و سه کلمه «اباء، ترک و امتناع» به یک معنی هستند (همان: ج ۱، ۱۲۶).

۵. اُزل، معصیت، خطیئه و سیئه (بقره/ ۳۶): لغزاند، از «زَلَّت» که به معنای لغزش و گناه است و با لغات «معصیت و سیئه و خطیئه» گناه عمدی"» به یک معنی می‌باشد (همان: ج ۱، ۱۳۵).

۶. اسراف و افراط (آل عمران/ ۱۴۷): اسراف یعنی تجاوز از مقدار. افراط: نیز به معنی اسراف و تجاوز از مقدار است و ضد این دو لغت تقطیر است. و گفته‌اند: اسراف به معنی تجاوز از حق است به باطل به کم کردن یا زیاد نمودن و معنی اول ظاهرتر است (همان: ج ۴، ۲۸۶).

۷. افتراء و دروغ (هود/ ۳۵): به معنای دروغ بستن است و فرق آن با سخن دروغ آن است که سخن دروغ را ممکن است انسان به عنوان نقل قول دیگری بگوید، ولی افتراء آن دروغی است که انسان از پیش خود بسازد.

۸. باطل و فاسد و کذب و زور: مقابل حق به معنای بیهوده و فاسد. کلمات «بطلان، فساد، کذب و زور» تقریباً همه به یک معنا هستند (همان: ج ۱، ۱۵۲).

۹. بثّ و حزن: اظهار اندوه است و «حزن» پنهان کردن آن است. بثّ: اندوهی است که دارنده آن قادر بر کتمان آن نیست (همان: ج ۱۲، ۲۷۸).

۱۰. برّ، احسان، صلت و خیر(آل عمران/ ۹۲): - به کسر یاء- نیکی و با کلمات «احسان و صِلَت» به یک معنا است(همان: ۱۵۲). بر در اصل از سعه است و از همین معنی برّ خلاف بحر(خشکی) و فرق بین برّ و خیر این است که برّ نفعی است که به غیر برسانی در صورتی که با قصد نفع این کار کنی و خیر به هر حال خیر است و نفع گرچه سهواً انجام شود. ضد برّ عقوق است و ضد خیرش(همان: ۱۶۱).
۱۱. بشر و انسان(مدثر/ ۲۵): جمع بشره و آن ظاهر و روی پوست است و از این است، که انسان را بشر می‌نامند به جهت ظاهر بودن پوستش به سبب عاری بودنش از کلک و پر و پشم که در غیر او از حیوان است(همان: ج ۲۶، ۶۱). ناس با بشر و انس مترادف‌اند و اصل آن انس از انس بوده است که در اثر زیادی استعمال همزه آن حذف شده است. بعضی گفته‌اند اصل آن «نوس» به معنای حرکت است و مصغّر آن نویس می‌شود و بعضی آن را از انس به معنای ظهور گرفته‌اند کلمه ناس جمع و مفردش انسان می‌باشد(همان: ج ۱، ۷۱).
۱۲. تبدون: ابداء و اظهار و اعلان به یک معنی می‌باشند(همان: ج ۱، ۱۲۲).
۱۳. تجسس و تجسس(یوسف/ ۸۷): به معنای تجسس است و در لفظ و معنی همانند آن است، و برخی میان آن دو فرق گذارده و گفته‌اند: تجسس - با جیم - تفحص از امور پنهانی مردم است. تجسس - به حاء - استماع خبر از احوال و اوضاع مردم است. و ابن عباس گفته: تجسس در خیر استعمال شود و تجسس در شرّ(همان: ج ۱۲، ۲۷۸).
۱۴. تصدیق و تقلید(آل عمران/ ۵۰): فرق تصدیق و تقلید این است که تصدیق فقط در موردی خواهد بود که بر تصدیق کننده با برهان و دلیل ثابت شده باشد و تقلید غیر برهانی می‌باشد و از این رو ما مقلد پیامبر(ص) نیستیم و گرچه مصدق او هستیم(همان: ج ۴، ۸۳).
۱۵. تمسخر و استهزاء: تمسخر و استهزاء هر دو به یک معنا می‌باشند(همان: ج ۱۱، ۱۶۹ و ۱۴۳).
۱۶. تمنی و اراده(آل عمران/ ۱۴۳): فرق بین تمنی و اراده این است که اراده از افعال قلوب است و تمنی همان قول گوینده است که گوید کاش چنین و چنان بود و کاش

چنین و چنان نبود و گفته‌اند تمنی معنی قلبی (و حالت خواهش درونی) است که با این گفته مطابقت داشته باشد ولی معنی صحیح همان اولی است (همان: ج ۴، ۲۷۳).

۱۷. التَّوَابُ و انابه (بقره / ۳۷): پذیرنده توبه و بازگشت، کلمات «توبه و انابه» به یک معنا است و ضدّ توبه اصرار بر گناه است (همان: ج ۱، ۱۳۹).

۱۸. ثَمَنٌ و بهاء (بقره / ۴۱): با کلمات «عوض و بدل» هم معنی است با این تفاوت که «ثمن» بدل در معامله است پول باشد یا غیر آن ولی عوض، اعمّ از آن است و بدل چیزی است که به جای دیگری قرار می‌دهند و فرق «ثمن» با «قیمت» (ارزش) آن است که «ثمن» (بهاء) ممکن است مساوی با کالا و ممکن است زیاد و کم باشد ولی «قیمت» با کالا برابر است (همان: ج ۱، ۱۴۵).

۱۹. جدال و مرء (هود / ۳۲): مقابله با دشمن است به حجت و برهان یا شبهه‌ای که موجب گردد طرف از رأی خود بازگردد، و اصل آن از جدل به معنای محکم پیچیدن چیزی است. جدال و مرء در معنی نظیر یکدیگرند جز آنکه «مرء» نکوهیده و مذموم است. زیرا «مرء» در مورد مخاصمه و نزاع درباره حقی گفته شود که ظاهر و آشکار شده. ولی جدال اینگونه نیست.

۲۰. جزء و سهم (بقره / ۲۶۰): پاره‌ای، بعضی از چیزی، و فرق کلمه «جزء» با کلمه «سهم» این است که سهم به آن قسمت از کل می‌گویند که کل قابل تقسیم به آن است مانند عدد ۲ نسبت به عدد ۱۰ ولی کلمه جزء اعم از آن است و به آن عددی هم که کل قابل تقسیم به آن نیست «جزء» گفته می‌شود مانند عدد ۳ نسبت به عدد ۱۰ (همان: ج ۳، ۱۳۱).

۲۱. جعل و خلق و فعل و احداث (بقره / ۳۱): نظیر یکدیگرند. الا اینکه جعل تعلق می‌گیرد به چیزی که ایجاد در آن نیست بر خلاف فعل و احداث / حقیقت جعل تغییر شیء است و حقیقت فعل و احداث ایجاد است (همان: ج ۱، ۱۷۵).

۲۲. خائب و یأس (آل عمران / ۱۲۷): خائب آن که به آرزو نرسد. و یأس و ناامیدی پیوسته پس از وجود آرزوست. زیرا یأس نرسیدن به آرزوی موجود است. یأس گاهی پس از آرزوست و گاهی قبل از آن (همان: ج ۴، ۲۴۱).

۲۳. خشوع، خضوع، تذلل و اخبات (بقره/ ۴۵): با کلمات «خضوع و تذلل و إخبات» تقریباً هم معنی است. جز اینکه «خضوع» با بدن و «خشوع» در صدا و دیده است (همان: ۱۵۶) و مقابل خشوع، تکبر است (همان: ۱۵۷)، اخبات (هود/ ۲۳) طمأنینه و آرامش است. ابن عباس گفته: یعنی انابه و تضرع به درگاهش کردند. و مجاهد گفته: یعنی به ذکر و یاد خدا آرامش و اطمینان یافتند، و قتاده گفته: یعنی خضوع و خشوع به درگاهش نمودند و هر سه این معناها نزدیک به هم است (همان: ج ۱۲، ۳۵).
۲۴. خلود و دوام: بودن در کاری همیشه. و دوام: بقاء همیشگی است. و به همین اعتبار به خدای سبحان «دائم» گفته شود ولی «خالد» گفته نشود (همان: ج ۱۲، ۱۲۳). خلود در لغت: زیادی مکث و درنگ است و فرق بین خلود و دوام این است که خلود در مثل «خلد فلان فی الحبس - فلانی در حبس مخلد شد» مقتضی طول مکث است ولی دوام چنین اقتضایی ندارد. ولی خلاقی بین امت اسلامی نیست که مراد از خلود درباره کفار در جهنم ابدیت است (همان: ج ۴، ۱۵۳).
۲۵. ذکر و خاطر (بقره/ ۱۵۲): یادآوری مطلب در ذهن و این موضوع خود به خود و گاهی به وسیله گفتار و تذکر شخص دیگری انجام می‌گیرد. این کلمه هرچند اغلب بعد از فراموشی به کار می‌رود ولی در اصل لغت معنای آن عمومیت دارد. فرق میان ذکر و خاطر این است که خاطر تنهابه آنچه به ذهن خطور می‌کند گفته می‌شود ولی ذکر گاهی به وسیله قول نیز صورت می‌گیرد (همان: ج ۲، ۱۱۸).
۲۶. ذنب و جرم: دارای یک معنا هستند. فقط فرقی که دارند این است که اصل ذنب به معنی دنباله است چون اعمال زشت انسان دنبال اوست. جرم، اصلش قطع است که بنده به واسطه آن از خدا دور می‌شود (همان: ج ۳، ۲۶۲).
۲۶۷. رfd و عطا: کمک. و رfd به معنای عطا نیز آمده ولی از همین معنا گرفته شده چون کمکی از طرف شخص عطا کننده است (همان: ج ۱۲، ۱۱۸).
۲۸. سجیل و سجين: فارسی و معرب «سنگ و گل» است. و ابو عبیده گفته: به معنای سنگ سخت است. و سجين و سجیل هر دو به یک معنا است. (همان: ج ۱۲، ۹۹).
۲۹. مسارعت: مبادرت و پیش‌دستی مشتق از سرعت. فرق بین سرعت و عجله این است که سرعت سبقت و پیشی جستن است در کاری که جایز و پسندیده و محمود

باشد و ضد سرعت کندی (ابطاء) است که مذموم و زشت است ولی عجله پیشی جستن در جائی است که پیشی سزاوار نیست و هم مذموم می‌باشد و ضد عجله تأنی و اناة است و خوب و محمود می‌باشد (همان: ج ۴، ۲۰۸).

۳۰. شرعه و منهج (مائده / ۴۸): شریعت، راه واضح، راهی که انسان را به آب- که وسیله زندگی است می‌رساند. منظور از شریعت، اموری است که به وسیله آن‌ها خداوند پرستیده می‌شود. اصل این کلمه، به معنای ظهور است. چنانکه شروع در کار، به معنای آغاز کردن و ظاهر کردن آن است. منهج: راه مستمر و واضح. نهج و منهج نیز به همین معنی است. مبرد گوید: شرعه آغاز راه و منهج راه راست است. تکرار این گونه الفاظ برای فائده و منظوری است (همان: ج ۷، ۶۰).

۳۱. عدل و حق و انصاف: کلمات «عدل و حق و انصاف» نظیر هم‌اند و نقیض عدل، جور و ستم است و در این آیه عدل به معنای فدیة است (همان: ج ۱، ۱۶۲).

۳۲. عفو، صفح، مغفرت و تجاوز (بقره/ ۵۲): عفو با کلمات «صفح» «مغفرت» و «تجاوز» هم‌معنی است و اصل آن از «عفت الريح الاثر» یعنی باد اثر را نابود کرد می‌باشد و چون با بخشش خدا، آثار و لوازم گناه از بین می‌رود به آن «عفو» گفته‌اند. بعضی می‌گویند: معنای عفو در اصل «ترک» است همانطور که در آیه کریمه «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ» (کسی که برای او از برادرش چیزی مانده باشد) به همین معنا است (همان: ج ۱، ۱۷۲).

۳۳. عيلة و فقر: به معنای فقر است (توبه/ ۲۸) (همان، ۱۳۷۲: ج ۵، ۳۳). ناداری و احتیاج در مقابل «غنی» به معنای بی‌نیازی است و چون فقر به منزله شکسته شدن ستون فقرات است در بیچاره شدن و نرسیدن به مراد و مقصود. لذا به ناداری و بیچارگی و احتیاج «فقر» گفته‌اند و به مصیبت پیش‌آمد سخت «فاقره» می‌گویند که گویا ستون فقرات را می‌شکند (همان: ج ۳، ۱۵۹).

۳۴. فرح و سرور: نظیر یکدیگرند در معنی، و به معنای گشایش دل است به وسیله چیزی لذتبخش (همان: ج ۱۲، ۱۱۶).

۳۵. فخر و تکبر به کسی گویند که بسیار فخر و مباهات کند، و این لفظ در نکوهش استعمال شود زیرا به معنای تکبر کردن بر کسی است که تکبر بر او جایز نیست (همان: ج ۱۲، ۱۶).

۳۶. کَلَّا (بقره / ۳۵): بخورید، و لغات «اکل و مضغ و لقم» معانی نزدیک به هم دارند (همان: ج ۱، ۱۳۱).

۳۷. نصر و فتح (فتح / ۱): فتح، ضد اغلاق و بستن است، و این معنی اصلی لغت فتح است، ولی بعدا لغت فتح در موارد دیگری هم استعمال شده است که از آن جمله است حکم و قضاوت، و بر این اساس است که به حاکم فتاح و به حکومت فتاحه گفته می‌شود، و از آن جمله است پیروزی که بدان نیز فتح گفته می‌شود و استفتاح به طلب پیروزی گفته می‌شود، و از این قبیل است فتح کشورها (همان: ج ۲۳، ۱۰۱).

۳۸. متاع و تلذذ (بقره / ۳): آنچه از آن لذت برده می‌شود و تمتع به معنای تلذذ و لذت بردن است (همان: ج ۱، ۱۳۶).

۳۹. مس و لمس (هود / ۶۴): به معنای «لمس» است جز اینکه به گفته علی بن عیسی: «مس» ممکن است میان دو جماد صورت گیرد ولی «لمس» جز در مورد موجودات زنده استعمال نشود چون لمس در جایی است که درک در آن باشد (همان: ج ۱۲، ۸۳).

۴۰. مکر و غدر (آل عمران / ۵۴): نیرنگ و حيله. / زهری گوید: مکر مردم، خدعه و نیرنگ و مکر خداوند، جزای آن است. فرق میان غدر و مکر این است که غدر پیمان شکنی و مکر اعم است (همان: ج ۱۰، ۲۰۳). فرق بین مکر و حيله این است که دومی برای اظهار کردن فعل مشکلی است بدون قصد ضرر زدن به کسی و مکر حيله است به کسی برای این که او را گرفتار دامی کند (همان: ج ۴، ۸۶).

۴۱. نجی و تخلص (بقره / ۴۹): از نتیجه نجات دادن است و کلمات «انجاء» و «تخلص» به همین معنا است. بعضی بین دو کلمه «تنجیه» و «انجاء» فرق گذارده‌اند به اینکه «انجاء» نجات دادن کسی است قبل از افتادن در هلاکت و «تنجیه» نجات دادن پس از افتادن است (همان: ج ۱، ۱۶۶).

۴۲. وفی و اوفی (آل عمران / ۷۵): دو لغت (لهجه) هستند. می‌گویند اوفیت و اهل نجد می‌گویند وفتیت (همان: ج ۴، ۱۲۹).

بررسی ۴۲ واژه از تفسیر «مجمع البیان» چنین می‌نماید که طبرسی:
الف. در برخی موارد دو واژه را نظیر هم می‌داند اما تفاوت واژگان را به دیگران نسبت داده است (همان: ج ۱، ۱۶۶).

- ب. معنای برخی واژگان را به هم نزدیک می‌داند(همان: ج ۱، ۱۳۱).
- ج. معنای برخی واژگان را نظیر هم می‌داند(همان: ج ۱۲، ۱۱۶).
- د. معنای برخی واژگان را هم‌معنا می‌داند(همان: ج ۱، ۱۷۲).
- هـ در معنای برخی از واژگان تفاوت ماهوی قائل است(همان: ج ۴، ۸۳).
- و. تقریب معانی را در برخی موارد به سبب تفاوت لهجه می‌داند(همان: ج ۴، ۱۲۹).
- ز. در برخی موارد کلمات را با یکدیگر هم‌معنا می‌داند اما در ادامه فروقی را برای هر یک بیان می‌کند(همان: ج ۱، ۱۴۵).
- ح. در برخی موارد تفاوت دو واژه را با لفظ "ای" بیان می‌کند و می‌توان گفت در این موارد تفاوتی بین دو واژه بیان نمی‌کند(همان، ۱۳۷۲: ج ۵، ۳۳).

نتیجه بحث

ترادف که یکی از روابط معنایی میان کلمات است، در تفسیر «کشاف» و «مجمع البیان» نیز مطرح شده است. زمخشری و طبرسی پدیده ترادف در قرآن را به نوعی قبول دارند. این دو در مواردی به تقارب معنای الفاظ اشاره کرده‌اند و در برخی موارد به فروق واژگان نیز پرداخته‌اند و این خود نشان می‌دهد که این دو مفسر، ترادف تام را نپذیرفته‌اند و به ترادف جزئی معتقدند. در مبحث ترادف طبرسی از جهت کمی و کیفی بیش‌تر از زمخشری به هم‌معنایی واژگان پرداخته است و به موارد فروق میان واژگان نیز بیش‌تر اشاره کرده است. تقارب معنایی را نفی نکرده اما عینیت معنایی را که همان معنای ترادف است را نیز به طور تام قبول ندارد و برای تقریب به ذهن و تفهیم خوانندگان از کلمات متقارب المعنی استفاده کرده است. زمخشری نیز در برخی موارد تلاش می‌کند تا تفاوت‌های لغات ظاهراً هم‌معنا را بیان کند و به فروق و تفاوت میان برخی واژگان هم‌معنا نیز اشاره می‌کند. اما در عین حال - آنطور که برخی پنداشته‌اند، زمخشری منکر ترادف نبوده و به هم‌معنایی و تقارب برخی واژگان نیز می‌پردازد. به طور کلی می‌توان گفت دیدگاه این دو مفسر بزرگ در بحث ترادف بسیار به هم نزدیک است.

کتابنامه

قرآن کریم

منابع عربی

- ابن جنی، عثمان بن جنی. ۱۴۲۹ق، **الخصائص**، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۴۱۴ق، **لسان العرب**، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
- آمدی، علی بن محمد. ۱۳۸۷ش، **الاحکام فی اصول الاحکام**، قم: مؤسسه فرهنگی تبیان.
- زبیدی مرتضی، محمد بن محمد. ۱۴۱۴ق، **تاج العروس من جواهر القاموس**، چاپ اول، بیروت: دار الفکر.
- زمخشری، جار الله محمود بن عمر. ۱۴۰۷ق، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الاقوال** **فی وجوه التأویل**، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العربی.
- سیبویه، عمرو بن عثمان. بی تا، **کتاب سیبویه**، چاپ سوم، بیروت: مؤسسه اعلمی.
- سیوطی، جلال الدین. بی تا، **المزهر فی علوم اللغة وأنواعها**، شرح و تعلیق محمد احمد جاد المولی بک، قاهره: مکتبه التراث.
- صاحب، اسماعیل بن عباد عالم. ۱۴۱۴ق، **المحیط فی اللغة**، چاپ اول، بیروت: دار الکتب.
- طبرسی، فضل بن حسن. ۱۳۷۲ش، **تفسیر مجمع البیان**، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
- طریحی، فخر الدین بن محمد. ۱۳۷۵ش، **مجمع البحرین**، چاپ سوم، تهران: مرتضوی.
- عبد الباقی، محمد فواد. ۱۳۸۳ش، **المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم**، قم: حر.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. ۱۴۰۹ق، **کتاب العین**، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.
- مصطفوی، حسن. ۱۳۶۸ش، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مظفر، محمد رضا. ۱۳۸۷ش، **أصول الفقه (با تعلیق زارعی)**، چاپ پنجم، قم: بوستان کتاب.
- معرفت، محمد هادی. ۱۳۹۱ش، **تلخیص التمهید**، قم: تمهید.
- المنجد، محمد نور الدین. ۱۴۲۲ق و ۱۴۱۹ق، **الترادف فی القرآن الکریم (بین النظرية والتطبيق)**، دمشق: دار الفکر.
- وافی، علی عبد الواحد. ۱۳۸۸ق، **فقه اللغة**، قاهره: دار نهضة للطبع و النشر.

کتاب فارسی

- بنت الشاطی، عایشه عبد الرحمان. ۱۳۷۶ش، **اعجاز بیانی قرآن**، ترجمه حسین صابری، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۳۷۴ش، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، چاپ دوم، تهران: مرتضوی.

سیوطی، جلال الدین. ۱۳۸۰ش، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه حائری قزوینی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.

طبرسی، فضل بن حسن. بی تا، ترجمه تفسیر مجمع البیان، چاپ اول، تهران: فراهانی.

طیب حسینی، سید محمود. ۱۳۹۰ش، درآمدی بر دانش مفردات قرآن، چاپ اول، قم: سبحان.

عسکری، ابو هلال حسن بن عبدالله. ۱۳۹۰ش، الفروق اللغویة، ترجمه مهدی کاظمیان و زهرا رضاخواه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

علوی مهر، حسین. ۱۳۸۴ش، آشنایی با تفسیر و مفسران، چاپ اول، قم: مرکز علوم جهان اسلامی.

فرزانه، بابک. ۱۳۸۸ش، مفردات قرآن، تهران: سمت.

مقالات

ربانی، محمد حسن. ۱۳۷۹ش، «ترادف در واژه‌های قرآن»، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۲۳ و ۲۴.

رحیمی، سیده وحیده. ۱۳۸۵ش، «ترادف در زبان عربی»، تحقیقات علوم و قرآن و حدیث، سال سوم، شماره دوم.

رئیسیان، غلامرضا و ملیکا کرد لویی. ۱۳۹۳ش، «ترادف در واژگان قرآن و مشکلات ترجمه آن»، صحیفه مبین، شماره ۵۵، دوره بیستم.

قاسم پور، محسن و دیگران. ۱۳۸۹ش، «بررسی نمادهای ترادف و تحلیل آن‌ها در تفسیر مجمع البیان»، پژوهش‌های قرآن و حدیث، شماره هفتم.

نکونام، جعفر. ۱۳۸۴ش، «ترادف در قرآن کریم»، پژوهش‌های دینی، شماره دوازدهم.

Bibliography

Abd al-Baqi, Mohammed Fouad (1383), Al-Mu'ayyad al-Mufasa'ah al-Fah al-Quran al-Karim: Qom: Hor.

Amidi, Ali ibn Muhammad, (2008), Alhakam Faissul Alahakam, Qom: Cultural Institute of Tabyan.

Askari, Abu Haleb Hasan ibn Abdullah (2011), Al-Froogh al-Lahwi, Translation by Mehdi Kazemian and Zahra Reza Shah, Tehran: Humanities Research Institute.

Alawi Mehr, Hossein (2005), Introduction to Interpretation and Commentaries, Qom: Islamic World Science Center, First Edition.

Al-Mundhad, Mohammad Nour al-Din (1422 AH and 1419 AH). Al-Farad al-Qur'an al-Karim (interpositional verse), Damascus: Dar al-Fakr.

- Bennet al-Shati, Ayesha Abdul Rahman (1376), *The Magic of the Qur'an*; Translated by Hossein Saberi, Tehran: Scientific Cultural Edition.
- Farahidi, Khalil ibn Ahmad (1409 BC), *Book Al-Ain*, Qom: Hejrat Publishing, Second Edition.
- Farzaneh, Babak (1388), *Qur'anic Mufradat*, Tehran: Position.
- Ibn Muhammad ibn Muhammad (1414 BC) *Lassan al-Arab*, Beirut: Imprisoned Third Edition.
- Ibn Jenny, Uthman bin Jenny, (1429 AH) *Al-Hayes*, Beirut: Dar al-Kotb al-Ummah.
- Knowledge, Mohammad Hadi, (1391). *Tobacco recognition*, Qom: Encyclopedia.
- Mozaffar, Mohammad Reza (2008), *osool fegh (with zarei's allegory)*, Qom: Bostan Book, Fifth Edition.
- Mostafavi, Hasan (1368), *Al-Tahtiqi Fayn Wali Al-Quran Al Karim*, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, First Edition.
- Ragheb Esfahani, Hossein ibn Muhammad (1374), translation and research of the Qur'anic words (Raghib Isfahani) Tehran: Mortazavi, Second Edition.
- Syvati, Jalal, (Bi-to), *Al-Mashur Fi, Science and Technology, Miscellany, Explanation and Suspension of Mohammad Ahmed Jad Al-Muli Bek*, Cairo: Maktab al-Terat.
- Syvati, Jalal, (1380). *Faraghan Fayyas al-Quran*, translated by Khaeeri Qazvini, Tehran: Amir Kabir, Third Edition
- Sibouyeh, Amrobn Osman (Bi-to), *Book of Sibiuyeh*, Beirut: Alaami Institute Third edition.
- Sahib, Ismail ibn'Abad'alem, (1414 AH), *Q al-Ma'h'yat Fi Beatles*: Beirut: Daralektab, First Edition.
- Tabrsi, Fazl ibn Hasan, (bi-to), translation of the commentary of the Assembly of the Al-Bayan, Tehran: Farahani, Printing: First.
- Tabrsi, Fazl ibn Hasan, (.1372), *Interpretation of the Assembly*, Tehran: Naser Khosrow, Third Edition.
- Tarihi, Fakhr al-Din bin Muhammad (1375), *Assembly of the Al-Bahrain*, Tehran: Mortazavi, Third edition.
- Tayyib Hosseini, Seyyed Mahmoud (2011), *An Introduction to the Knowledge of the Qur'anic Quran*, Qom: Sobhan, First Edition.
- Wafi, Ali Abdul Wahid, (1388 AD), *Jurisprudence of Al-Lahga*, Cairo: Dar Nizhdah Lalatbah and Al-Nashr.
- Zubaidi Morteza, Mohammed bin Muhammad (1414 BC), *Taj. al-Ursu I Jahar Al-Qamus*, Beirut: Dar al-Shorr, first edition.
- Zamakhshari, Jarallah Mahmud bin Omar (1407 AH), *Al-Qashqat al-Haqa'im al-Tunzil and Ayoun al-Aqa'il al-Ta'awil*, Beirut: Al-Darabi Al-Arab, third edition.

Articles

- Ghasempour, Mohsen and others (2010). "The study of the symbols of the sequence and their analysis in the commentary of the Assembly of the Al-Bayan", *Qur'anic and Hadith studies*, seventh issue.
- Rabbani, Mohammad Hassan (1379). "Sequence in the Quranic Words", *Qur'anic Studies*, No. 23 & 24.
- Raisian, Gholam Reza and Melika Kurd Louis (1393). "Synopsis in Qur'anic Vocabulary and Its Translation Problems", *Sahife Mobin*, No. 55, Volume Twenty.
- Rahimi, Seyyedeh vahideh, (1385). "Synonyms in Arabic Language", *Science Research, Quran and Hadith*, Third Year, No. 2.



Comparative Study of Synonyms in Quran from Zamakhshari and Tabarsi Viewpoint

Ali Mohammadi Ashnaei: Assistant Professor, Faculty of Holy Quran Sciences, Tehran
Somayeh Sayyadi: Researcher, Stage 4 (PhD Candidate), Kosar Higher Studies Institute

Abstract

Synonym is one of the semantic relations and terminology issues which is paid a lot of attention by scholars in literary subjects and jurisprudential books. Intellectuals do not agree on the synonym event of Holy Quran. Zamakhshari is one of the literary interpreters whose interpretations are known as the incomparable ones in literature. Tabarsi is also one of the contemporary interpreters with Zamakhshari and was master in literary techniques; thus "Majma' Al Bayan" interpretation is one of the literary interpretations. Tabarsi knew many terms as synonym such as "close meaning", "substitute" and "the same meaning". In fact it could be claimed that although both interpreters know some terms as synonyms, accept minor synonyms in Holy Quran; it can't be said they deny synonyms as some claimed.

Keywords: exact synonym, minimal synonym, literary interpretations, lexical differences.